



معضل زن در حکومت اسلام

لیلا دانش

به تصویر دیگری از حقوق اجتماعی‌شان، از شان و منزلت انسانی‌شان فکر کنند. این دوره‌ی گشایش اگر ادامه می‌یافت، می‌توانست اعتراضات را عمق بیشتری دهد و این همان چیزی بود که وجودش نه فقط در ایران، بلکه در کل منطقه قابل‌تعمّل نمی‌نمود. روندهای عمیق اجتماعی‌ای که منجر به انقلاب شد، هیچ ربطی به خواست استقرار جمهوری اسلامی نداشت. بلکه در یافتن راه چاره‌ای برای مهار سیر رو به گسترش این تحولات، اسلام به عنوان یکی از سنت‌های سیاسی شناخته شده در دوره‌ی معاصر (و باز هم نه فقط ایران) و مناسب‌ترین آن در شرایط آن روز برای متوقف ساختن گسترش انقلاب به جلوی صحنه رانده شد. اما استقرار دولت جمهوری اسلامی به سرعت نشان داد، که مسیر استبداد و ففقان – علی‌رغم شکافی که با انقلاب برداشت – کماکان مسیری است که دولت حاکم با تمام قوا پاسدار و نگهدارنده خواهد بود. مهم‌ترین رسالت دولت اسلامی بر متن توازن قوای سیاسی در منطقه، و از جمله در راستای جدال‌های دوره‌ی جنگ سرد که در رابطه با ایران به دلیل همسایگی با شوروی اهمیت ویژه‌ای داشت، سرکوب انقلاب و بازگرداندن نظم به جامعه بود. و چنین شد که سرکوب و اقتناق حکومت شاه، اکیداً جای خود را به سرکوب و اقتناق حکومت اسلامی داد و سهم زنان در آن، ویژگی‌های خود را یافت.

حکومت اسلامی در این سه دهه به عنوان حکومتی ضد زن شناخته شد. مبارزه علیه تبعیضات جنسی یک عرصه‌ی دایمی مبارزه علیه حکومت اسلامی شد و علی‌رغم اقتناق، جنبش زنان رشد و تکوین یافت. با این حال، سی سال پس از انقلاب ۵۷، نه فقط هنوز برابری کامل زن و مرد در قوانین پذیرفته شده نیست، بلکه به روشنی پیداست که موقعیت اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی هم در انطباق با شرایط عمومی جهان سرمایه و هم بنا به ویژگی‌های خود این حکومت مطلقاً جایی برای تحقق برابری زن و مرد متا در چهارپوب قوانین متعارف جامعه‌ی بورژوازی ندارد. سی سال پس از انقلابی که مرکزش بهبود شرایط زندگی مردم، رفاه، و آزادی‌های اجتماعی

انقلاب ۵۷ اوج تحولاتی بود، که میلیون‌ها نفر را برای تغییر در جامعه به حرکت در آورده بود. یکی از این عرصه‌های تغییر، مساله‌ی زن و حقوق اجتماعی زنان بود که به فاصله‌ی کم‌تر از یک ماه بعد از سرنگونی حکومت شاه به عرصه‌ی تقابل با دولت حاکم و اعوان و انصارش تبدیل شد و تا همین امروز هم ادامه یافته است. امروز، سی سال پس از وقایع سال ۵۷ و استقرار یک حکومت مذهبی، به جرات می‌توان گفت که هرگز در تاریخ معاصر ایران، مساله‌ی زن – علی‌رغم اعمال مستقیم، فشن و سرکوب‌گرانه‌ی قوانین مذهبی – این چنین ابعاد گسترده‌ی اجتماعی‌ای نیافته بود. برای یک بررسی جامع از موقعیت زن سی سال پس از انقلاب ۵۷، باید به فاکتورهای متعددی که الزاماً همگی هم در رابطه مستقیم با مساله‌ی زن نیستند پرداخت. اما به عنوان یک شافص در بررسی این موقعیت، می‌توان عرصه‌ی اجتماعی را با دو وجه مشخصه آن ملاک گرفت: عرصه‌ی حقوق اجتماعی و نقش مذهب.

اول عرصه‌ی حقوق اجتماعی، برابری کامل زن و مرد است. برابری زن و مرد، گرچه در سده‌ی اخیر امری بوده که به کرات جلوی صحنه آمده و نیروهای سیاسی در دوره‌های مختلف بسته به موقعیت خود آن را آزموده‌اند، اما به طور واقعی از سطح یک مطالبه‌ی عمومی و تا حدودی ناروشن هرگز فراتر نرفته است. نه وقایع انقلاب مشروطه که به نو بارزی متاثر از انقلابات آفر قرن نوزدهم بود، نه تحولات سال‌های ۲۰ تا ۳۰ شمسی که حزب توده و نیروهای منتسب به جبهه‌ی ملی و طبقه‌ی متوسط شهری ایران در آن دخیل و درگیر بودند؛ و نه پروسه‌ی اصلاحات ارضی و انقلاب سفید شاه که یکی از اصالح‌هایش برابری زن و مرد بود؛ علی‌رغم طرح برابری زن و مرد، اما هرگز به تغییرات جدی‌ای در این زمینه منجر نشدند.

نیاز به تغییر در جامعه و آرزوهای گنگ و مبهم مبنی بر برابری و آزادی از جمله در حیطه‌ی مساله‌ی زن، به طور قطع محرک بسیاری از زنان برای پیوستن به اعتراضات عمومی دوره‌ی انقلاب بود. گشایش فضا و قابل رویت شدن نیروی مردم به نو فارق‌العاده‌ای این امکان را داده بود تا همه بتوانند





بود. هنوز هیچ نشانی از تحقق این خواست‌ها در چشم انداز نزدیک موجود نیست.

نکته‌ی دوم مربوط است به نقش و جایگاه مذهب در این رابطه. وجه مشخصه‌ی همه مذاهب تا جایی که به نگرش آن‌ها به مساله‌ی زن مربوط می‌شود، رویکرد پدر/مردسالارانه‌ای است که اساساً مبتنی است بر مشروعیت تبعیض و نابرابری و از جمله تبعیض و نابرابری جنسی. و دقیقاً از همین روست که مبارزان پیگیر رفع تبعیض‌های جنسیتی، از جمله مبارزه علیه نقش مذهب در تعمیق و تداوم نابرابری‌ها را یکی از عرصه‌های مهم کار خود دانسته‌اند. با قرار گرفتن مذهب در دولت و متکی کردن قوانین بر احکام مذهبی دیگر، بحث تنها بر سر جنبه‌های فرفرافی و ماوراءالطبیعه مذهب نیست، بلکه مستقیماً بر سر

است. صواب اجباری به سرعت به یک مساله‌ی محوری در جدال با زن ستیزی حکومت اسلامی تبدیل شد. نهادهای ویژه برای تضمین رعایت آن در جامعه ساقطه و پرداخته شدند. تا این سبب ارزش‌های تعمیلی ایدئولوژیک حکومت اسلامی را تثبیت کنند.

با این مقدمات، در ادامه مطلبی را می‌خوانید به قلم نیما نامداری. در این مطلب، پروسه‌ی تعمیل صواب اجباری پس از سرنگونی شاه به شکلی جذاب و مستند بازگویی شده است. با این که مسئولیت نوشته هم در ارائه‌ی فاکت‌ها و سندها و هم در تبیین‌ها به عهده‌ی نویسنده آن است، اما باز تکثیر آن در نشریه‌ی «نگاه» توضیحی را می‌طلبد. در طول این مطلب، آقای نیما نامداری مفهوم «انقلابیون» را در موارد متعددی در رابطه



مشروع دانستن نابرابری‌ها و تبعیض‌هاست. دوره‌ی پس از انقلاب ۵۷، و از زاویه‌ی نقش یک حکومت مذهبی، تجربه‌ای بود که بدون شک از نظر تحلیل جایگاه دولت و قوانین مذهبی در موقعیت زنان می‌تواند به رفرنسی در آینده تبدیل شود. این تجربه به خوبی نشان داد که شافه‌ای از بورژوازی ایران از درون سنت اسلامی که به طور قطع نه فقط یک گرایش مذهبی، بلکه تماماً یک سنت سیاسی است، چه ظرفیت بالایی در قانونی کردن بی حقوقی و تبعیض دارد.

تعمیل صواب در ماه‌های اول انقلاب ابتدا به اعمال قوانین مذهبی تعبیر شد، اما پندان طولی نکشید تا معلوم شود که صواب تنها یک پوشش برای التزام به قوانین مذهبی نیست، بلکه سبب و نماد تبیین معینی از مساله‌ی زن، حق و حقوق زنان و بسیار فراتر از آن، حقوق انسانی شهروندان یک جامعه

با اسلامیون و کسانی که بعد از انقلاب بر مصدر امور نشستند، یعنی دولت اسلامی و واپستگان سیاسی و عقیدتی‌اش، به کار می‌برد. به کار بردن این عبارت به احتمال قوی ناشی از دیدگاه معینی است در رابطه با سیر تحولات سال ۵۷، پیش و پس از آن؛ نقش دولت و اصولاً مفهوم «انقلاب» و نیروهای محرک آن. تعمیل صواب اجباری نه نتیجه‌ی اجتناب ناپذیر انقلاب و یا خواست انقلابیون (هم چنان که خود نوشته نیز به نوعی نشان می‌دهد)، بلکه دقیقاً ناشی از به قدرت رانده شدن نیروهایی بود که ظرفیت سرکوب انقلاب را داشتند. علی‌رغم این تفاوت بینشی در مفهوم «انقلاب» و تحلیل از جمهوری اسلامی، مرور تاریخی و مستند تعمیل صواب اجباری به عنوان یکی از عرصه‌های مبارزات زنان علیه این حکومت، در نوشته‌ی «داستان اجباری شدن صواب در ایران» قابل تامل است.

